



جلسه ششم استاد ریحانی - دوم دی ماه ۱۴۰۳

داشتیم بحث سبک فرزند پروری سالم رو می گفتیم و الگوهای متفاوتی رو مطرح کردیم که تو این سبک یک سری خانواده ها داریم سخت گیر سهل گیر و اغماض کننده و در آخر سبک مقتدر یعنی در واقع چهار تا الگو رو ما مطرح کردیم. گفتیم که ما این چهار الگوی والدینی رو با دو تا فاکتور می سنجیدیم یعنی نسبت به این دو فاکتور می سنجیدیم که این والدین آیا سخت گیر هستن یا سهل گیر هستن یا بی توجه هستن یا مقتدر، اون دو تا فاکتور چی بود گفتیم پاسخ گویی به نیاز و توقع، تو بحث سخت گیر پاسخگویی و جواب وجود ندارد ولی توقع زیادی بالاست. تو خانواده های سهل گیر برعکس یعنی توقع ندارن ولی پاسخ به حد زیاد داده می شود. تو خانواده های اغماض کننده هر دو تا پایینه یعنی هم توقع ندارن هم پاسخگو نیستن میگویند من هیچ کاری برایش نمی کنم کاری به کارش هم ندارم نه توقع دارم نه نیازش رو پاسخ میدم. اما تو خانواده های مقتدر گفتیم نیاز رو پاسخ میدن که حالا چگونگی هاش رو گفتیم میزانش رو هم گفتیم، هم توقع دارن توقع نه برا خودشون اونا محاسبه دقیق دارن و میزانی دارن یعنی اینکه حواسم بهت هست چیکار می کنی یا حواسم بهت هست یک جایی که گیر می کنی نیازت رو برطرف می کنم اما به نسبت توقع هم دارم. ببینید ما تو این بردار خیلی از الگوهای دیگه رو داریم که نمی تونیم بگیم چون قالب که نیستیم انسان اقتضایی عمل می کنه گاه ممکنه بالا باشه گاه ممکنه پایین باشه من نه می تونم بگم صد در صد سخت گیرم نه می تونم بگم صد در صد سهل گیرم.

گفتیم بهترین حالت مقتدر هستش و تو خانواده مقتدر بهترین حالت اینه که والدین با هم الگوشون چی باشه ببینید وقتی میگی والدین، والدین با زن و شوهر فرق می کنه با مادر و پدر فرق می کنه من این قاعده زوجیت رو بهش ایمان دارم و خیلی جاها هم ازش استفاده می کنم ببینید بحث زوجیت گفتیم تو زوجیت زن و شوهر در واقع یک پیکر میشن. اگر ما می گیم زوج یعنی این دو تا باید درهم تنیده بشن یعنی یک پیکر به خاطر همین قضیه است که شما گاهی می بینید دونفر ممکنه پنجاه سال باهم زندگی کنن ولی زوج نیستن، زن و شوهر هستن ولی زوج نیستند چون این پشت اون حرف می زنه، اون عیب اینو میگه و دائم دنبال ایرادهای همدیگر می گردن.

برای مثال من اگر دست چپم یک ایرادی داشته باشه با دست راست سعی می کنم کارهای اینو انجام بدم تا اون جایی که میشه دلم نمی خواد مردم بفهمن مشکل من رو، تا اون جایی که ممکنه متوجه نشه کسی که این دست من ایراد داره چون هر دو تا مال یک پیکر هستن. یعنی تو کل عالم این ارتباط زوجیت هست و فقط یک نر و ماده لزومی نیست حالا تو انسان ها وقتی می گیم زوجین یعنی این زوجیت رو باید تسری بدیم یعنی به نسبت اینکه من دارم پیش میرم تو زندگیم دو سال یا سه سال طول زندگی من باید نتیجه اون زوجیت بیشتر رو نشون بده. یعنی ده سال ما باهم ازدواج کردیم به میزان دهمین سال نسبت به سال اول ما باید تو حیاط هم شریک باشیم.

می گیم که ببین به هیچ عنوان مال من و تو در بحث اقتصادی بین زن و شوهر صحیح نیست.

گفتم حتی اگر روش دو نفر اشتباه باشه منتها پیش بچه ها اشتباه همدیگه رو به رخ هم نکنشن این نوع تربیت به مراتب بهتر از موردی هست که مادر فوق العاده می خواد خوب عمل کنه ولی پدر برعکس یعنی مادر سهل گیر و پدر

سخت گیره هر کدوم دارن انگار به دو جهت مختلف می کشن، این هماهنگی تو تربیت فوق العاده مهمه.

والدین بودن یعنی او مدن تو اون قاعده و کنار هم قرار گرفتن. هر چقدر هر چقدر این اتفاق بیفته واقعاً والدین در تربیت موفقن و اون تربیت تربیت موفق می خواهد بود. دیدیم میگن بچه اول رو در ست تربیت کنیم بچه های بعدی تابع این موضوع پیش میرن دقیقاً همینه. من یک موردی رو داشتم مادر و پدر بودن و یک دختر داشتن، این مادر خیلی مادر بود در حق این بچه به طوری که محو این بچه شده بود اون پدرم به یک نوعی برای این بچه پدر بود و نیازهاش رو برآورده می کرد اما اینا با هم زوج نبودن یعنی اصلاً ربطی به نیازهای هم نداشتن یعنی بدون هیچ تعارفی بگم این مادر یک خدمتکار شده اون پدر یک خادم شده نه اینکه کاری به بچه نداشته باشم نه اول جایگاه مادر و پدر تایید میشه بعد فرزند. بدترین چیز در خانواده مثلث سازی هستش یعنی دقیق پیام در کنار این بچه قرار بگیرم تازه احساس می کنم یک نفرو پیدا کردم در باهاش مثلاً درد دل کنم، به هیچ عنوان و هیچ وقت با بچه هاتون درد دل راجع به پدرشون نکنید. بچه نیاز داره احساس کنه یک پدر قوی داره بدترین و نیاز داره احساس کنه یک مادر پر از عاطفه داره پس این دو تا اصلاً تخریب نشه، اگر تخریب نشه والدین شاید نیازهاشون یک جاهایی برآورده نشه ولی آسیب بچه ها دیگه به حداقل میرسه. بنابراین والدین مقتدر گفتیم هر دو تا فاکتور رو دارن یعنی این جوری نیستش که بگیم که فقط توقع دارن یا فقط پاسخ گوی نیاز شما هستن.

ببینید مهارت ارتباط موفق واقعاً یک نیاز محسوب میشه همون قدر که ما دنبال این هستیم که بچه ها ویتامین بدنشون کم نشه یا آهن خونشون پایین نیاد، بالاتر از این مهارت ارتباط ما هست که چجوری می تونیم ارتباط ایجاد بکنیم نه اینکه چه شکلی می تونیم سو استفاده کنیم، متأسفانه به ماها یاد دادن که چجوری بهره وری کنیم به نفع خودمون. حالا فکر کنید اومدیم پدر و مادر شدیم می خوایم یک بچه ای رو هم چک کنیم و تربیت کنیم اونم میشه مثل گوشت قربونی، من سعی می کنم بیشتر شبیه من بشه، مثل من بخوره، مثل من بگرده، مثل من بپوشه و هر کدوم از والدین از یک سمت.

حالا تو فصل دوم از این سبک تربیتی فرزند یک تئوری رو داریم که مطرح کنیم به عنوان تئوری نیاز، در واقع تو تئوری نیاز این رو میگیم که یک نیازی میاد جلوی آسایش و آرامش رو می گیره و وقتی اون نیاز پاسخ دریافت می کنه تازه باعث آرامش میشه. ببینید من اینو خیلی راحت با مثال الان میگم، دیدین میگن آدم گرسنه دین و ایمان نداره، بچه گرسنه شده حالا الان من می خوام بهش ریاضی درس بدم یک نیازی اومده و بزرگ شده جلوی تمام آسایش منو داره می گیره برای اینکه اون آسایش برگرده زمینه چیزهای دیگه ایجاد بشه اول من باید پاسخ اون نیاز رو بدم.



بچه نیاز داره بره دستشویی یعنی الان واقعاً نیازش اینه که بره یک جایی به دستشویی و برگرده اون یعنی اون نیاز اومده جلوی آسایش رو گرفته. این بحث تئوری نیاز در واقع یک چیزیه که برای هر آدمی وجود داره، همه انسان ها نیازهایی دارن و این نیازها باید شناخته بشه. نیازهای اساسی هر انسانی از کودکی رو بخوایم در نظر بگیریم یک سری نیازهای پایه یک سری نیازهای جسمانی مثل خوردن خوابیدن لباس پوشیدن محافظت از گرما و سرما، یک سری هم نیازهای روان شناختی یعنی نیازهای شناختی یعنی ما همین جوری که داریم رشد می کنیم همون طور که باید نیازهای جسمی ما پاسخ داده بشه در کنارش باید نیازهای شناختی ما هم پاسخ داده بشه شما یک بچه ای رو که فقط اومدید جاشو خشک کردید و شکمشو سیر کردید و تو گرما و سرما حفظش کردید ولی هیچ برنامه ای برای شناختش ندارید این مشکل محسوب میشه.

بچه ها از بدو تولد متوجه میشن. مغز بچه تا یک سالگی که داره بزرگ میشه هر چقدر بچه ها با امواج و با صوت های مختلفی در ارتباط باشن و حواسشون بیشتر درگیر بشه قدرت تحلیل و مغزی بیشتری پیدا می کنن حتی الان یک کتاب هایی هست که از اشکال و جنس ها و رنگ های مختلف تشکیل شده برای بچه هایی که مثلاً از دو ماه سه ماه به دنیا میان و بچه کوچیکه و هیچ رفلکسی هم نداره ولی کتاب رو میگن اینو جلو بچه بذارید که با رنگ های مختلف آشنا بشه یعنی حواسش بیشتر درگیر بشه و این فایل ها تو ذهن تعدادش بیشتر بشه بعد خود این ها ظرفیت میشه برای حافظه دراز مدتشون توی در طول زندگی. پس بنابراین وقتی که ما میگیم یک سری نیاز جسمانی داریم یک یک سری نیاز شناختی داریم این از همون پر قنداق شروع میشه، این نیست که این بچه فقط شکمشو سیر کنه و بذارش کنار نه اون بچه متوجه میشه هر چقدر باهاش حرف بزنی میفهمه، درسته شاید ری اکشن سریع نداره به شما اما با شما هم کلام میشه با شما هم آوا میشه. بچه ها قدرت ادراک بالایی دارن، بچه هایی که براشون کامل توضیح بدید درک خیلی بالا میره. پس بنابراین از همون اوایل کودکی داره شروع میشه این مسئله و این تئوری نیاز که گفتیم یک یک چیزی میاد جلوی آسایش ما رو می گیره و اگر پاسخ بدیم آسایش ما رو ایجاد می کنه این دو تا بال داره یکی بحث جسمانیست یکی بحث شناختیش هر دو باید با همدیگه رشد بکنن یک سری دیدین به لحاظ جسمانی به بچه انقدر رسیدن ولی هیچی به لحاظ شناختی ادراک بالایی نداره، واقعاً نمی دونه حتی میاد توی جمعی قرار می گیره نمی تونه با اون جمع هماهنگ بشه اصلاً بلد نیست باید چیکار بکنه می زنه می شکونه می خواد جلب توجه کنه بلد نیست با چه ابزارهایی می تونه کمک بگیره و این اصلاً ربطی به اینکه بگیم یک نفر خودش یاد می گیره نیست نیازه و باید و باید و باید آموزش داده بشه.

پایان مبحث جلسه ششم استاد ربحانی

۱۴۰۳/۱۰/۲